

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمدرضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - سال تحصیلی ۹۶ - ۱۳۹۵

جلسه نهم - دوشنبه ۹۵/۷/۵

۳. کذب و دسّ و تزویر

با مراجعه به کتب رجالی و نیز خود روایات، معلوم می‌شود که افرادی چه بسا ظاهر الصلاح بوده‌اند و مردم آنها را به نیکی می‌شناختند اما در باطن، افراد پلیدی بوده‌اند و مردم نتوانستند پلیدی آنها را تشخیص دهند و این افراد به عنوان راوی چیزهایی را نقل کرده‌اند که مطابق واقع نیست و کذب است، و چون معمول مردم نتوانستند نفاق آنان را بفهمند روایات آنان به عنوان روایات روات ثقه نقل شد. همچنین افرادی بودند که کتب اصحاب ائمه علیهم‌السلام را دستکاری می‌کردند بدون آنکه دیگران متوجه دستکاری آنها شوند و نوشته‌های اصحاب ائمه علیهم‌السلام را با دستکاری و ادخال کذب‌های خود میان مردم رایج می‌کردند. در روایات به این مطلب تصریح شده است. مرحوم کشی در رجال خود بعضی از این مطالب را نقل می‌کند، از جمله:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُلُوبِيهِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارٍ مَعًا عَنْ سَعْدِ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا سَأَلَهُ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا أَشَدَّكَ فِي الْحَدِيثِ وَ أَكْثَرَ انْكَارِكَ لِمَا يَرْوِيهِ أَصْحَابُنَا فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلَى رَدِّ الْأَحَادِيثِ فَقَالَ حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثَنَا إِلَّا مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِدًا مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ فَإِنَّ الْمُعِيرَةَ بِنِ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَحَادِيثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَ سُنَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

قَالَ يُونُسُ وَ أَقْبَتِ الْعِرَاقَ فَوَجَدْتُ بِهَا قِطْعَةً مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ وَجَدْتُ أَصْحَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مُتَوَافِرِينَ فَسَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ أَخَذْتُ كُتُبَهُمْ فَعَرَضْتُهَا بَعْدَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ

الرَّضَاءُ عَلَيْهِ فَإِنَّكَ مِنْهَا أَحَادِيثٌ كَثِيرَةٌ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَادِيثِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ لِي إِنَّ أَبَا
 الْخَطَّابِ كَذَبَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ وَكَذَلِكَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ يَدُسُّونَ
 هَذِهِ الْأَحَادِيثَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ
 فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ وَلَا نَقُولُ
 قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَيَتَنَاقِضُ كَلَامُنَا إِنَّ كَلَامَ آخِرِنَا مِثْلُ كَلَامِ أَوْلَانَا وَ كَلَامِ أَوْلَانَا مُصَدِّقٌ لِكَلَامِ
 آخِرِنَا وَإِذَا آتَاكُمْ مَنْ يُحَدِّثُكُمْ بِخِلَافِ ذَلِكَ فَرُدُّوهُ عَلَيْهِ وَ قُولُوا أَنْتَ أَعْلَمُ وَ مَا جِئْتَ بِهِ فَإِنَّ
 مَعَ كُلِّ قَوْلٍ مِنَّا حَقِيقَةً وَ عَلَيْهِ نُورٌ فَمَا لَا حَقِيقَةَ مَعَهُ وَ لَا نُورَ عَلَيْهِ فَذَلِكَ قَوْلُ الشَّيْطَانِ.^۱

سند حدیث قابل اعتماد است. آقای یقطینی می گوید که بعضی اصحاب ما از یونس سؤال کرد و من حاضر بودم و به یونس گفتم: این سخت گیری ها در حدیث را چرا انجام می دهی و این قدر انکار می کنی آنچه را که اصحاب روایت می کنند؟ چه چیزی باعث می شود که آنقدر احادیث را رد کنی؟ آقای یونس بن عبدالرحمن گفت هشام بن الحکم به من گفت که امام صادق علیه السلام فرمودند: قبول نکنید بر ما حدیث ما را إلا آنچه که موافق قرآن است و موافق سنت است یا شاهی از احادیث سابق ما بر آن است.

غرض اصلی در این قسمت از روایت است که حضرت فرمودند: مغیره بن سعید لعنة الله عليه دس و تزویر کرده، در کتب اصحاب پدر من احادیثی را داخل کرده که اصلاً حضرت آنها را نفرموده بود، تقوای خدا بورزید و آنچه را که خلاف قول پروردگار و خلاف قول نبینا محمد ﷺ است قبول نکنید.

یونس ادامه می دهد که به عراق آمدم، گروهی از اصحاب امام باقر علیه السلام را در عراق یافتیم و اصحاب امام صادق علیه السلام را فراوان پیدا کردم و از آنها حدیث شنیدم و کتاب هایشان را گرفتم و این کتاب ها و احادیث را بر امام رضا علیه السلام عرضه کردم، احادیث زیادی را انکار کرد که از فرمایشات امام صادق علیه السلام باشد و حضرت فرمودند: ابا الخطاب دروغ بر امام صادق علیه السلام بسته است، لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ وَ اصحاب ابی الخطاب هم این احادیث را تا امروز - یعنی زمان امام رضا علیه السلام - در کتب اصحاب ابی عبدالله علیه السلام داخل می کردند. حضرت در ادامه فرمودند: کلام ما متناقض نیست، اگر می بینید چنین است به خاطر این دس و تزویرها است ... تا آخر روایت.

در روایت دیگری نیز چنین آمده است:

و [بِهَذَا الْإِسْنَادِ] عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كَانَ

۱. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، ج ۱۹، ص ۲۹۹.

الْمُغِيرَةُ بْنُ سَعِيدٍ يَتَعَمَّدُ الْكُذِبَ عَلَى أَبِي عَلِيٍّ عليه السلام وَيَأْخُذُ كُتُبَ أَصْحَابِهِ وَكَانَ أَصْحَابُهُ الْمُسْتَبْرُونَ بِأَصْحَابِ أَبِي يَأْخُذُونَ الْكُتُبَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي فَيَدْفَعُونَهَا إِلَى الْمُغِيرَةِ فَكَانَ يَدُسُّ فِيهَا الْكُفْرَ وَالرَّزْنَاقَةَ وَيُسْنِدُهَا إِلَى أَبِي عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ يَدْفَعُهَا إِلَى أَصْحَابِهِ فَيَأْمُرُهُمْ أَنْ يَبْتُوهَا فِي الشَّيْعَةِ فَكُلُّ مَا كَانَ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَلِيٍّ عليه السلام مِنَ الْغُلُوِّ فَذَلِكَ مِمَّا دَسَّهُ الْمُغِيرَةُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كُتُبِهِمْ.^۱

هشام بن حکم از امام صادق عليه السلام شنید که فرمودند: مغیره بن سعید عمداً کذب بر پدرم می‌بست و کتب اصحاب پدرم را می‌گرفت. اصحاب مغیره که مستتر در اصحاب پدرم بودند کتاب‌های آنها را می‌گرفتند به دست مغیره می‌دادند و مغیره بن سعید در آنها کفر و زندقه را دس می‌کرد و اسناد به پدرم عليه السلام می‌داد و سپس به اصحابش امر می‌کرد آنها را میان شیعیان پخش کنند.

روایات دیگری نیز وجود دارد که همین امور را به نوعی بیان می‌کند.

گرچه می‌دانیم اصحاب ائمه عليهم السلام مثل یونس و علمایی بعد از آنان، تلاش وافر در پالایش این کتب از آنچه که دس شده بود کردند و با دقت و وسواس فوق‌العاده این‌ها را پاک کردند ولی با همه‌ی این‌ها ممکن است چیزهایی نیز از دستشان در رفته باشد. ممکن است تزویرهایی هم باشد که علما متوجه نشده باشند و چه بسا بسیاری از این اخباری که به نظر متعارض می‌آید یک طرفش مربوط به همان اخباری باشد که این‌ها دس کردند.

۴. نسخ

بنابر اینکه بگوییم نسخ در روایات نیز وجود دارد، چه بسا روایتی نسخ روایت دیگر قرار گیرد. کما اینکه می‌بینیم بعضی آیات، نسخ آیه‌ی دیگر است و با صرف نظر از جهت نسخ، متعارض به نظر می‌آید. نسخ چیزی معهود در شریعت است، نسخ تخصیص در ازمان است و شبیه تخصیص در افراد است. تخصیص به صورت عرضی افرادی را خارج می‌کند اما نسخ به صورت طولی افرادی را خارج می‌کند. لذا بعضی از روایات بر این مبنا چه بسا نسخ هستند اما روایت متوجه این نکته نشدند و طوری نقل کرده‌اند که انسان نمی‌تواند متوجه نسخ بودنش شود و آن را متعارض با منسوخ می‌بیند.

۵. نقصان وصول روایات ائمه عليهم السلام به ما

عامل دیگر در تعارض، آن است که بسیاری از روایات به ما نرسیده و اگر همه‌ی روایات را می‌داشتیم

۱. همان، ص ۳۰۰.

احساس تعارض نمی‌کردیم و شاهد جمع داشتیم. مثلاً روایتی می‌گوید: «ثَمَّنُ الْعَذْرَةَ مِنَ السُّحْتِ» و روایتی می‌گوید: «لَا بَأْسَ بِبَيْعِ الْعَذْرَةِ»^۱ و این‌گونه جمع کردند که یکی مربوط به عذره‌ی انسان است که سحت است و دیگری مربوط به عذره‌ی حیوان است که غیر سحت است، ولی این جمع را تبرعی دانستند، در حالی که چه بسا فی الواقع روایتی بوده و شاهد جمعی بوده و تعارض برطرف می‌شد. می‌دانیم که همه‌ی روایات به ما نرسیده حتی روایاتی که در کتب علما مضبوط بوده است. حتی تعدادی از کتبی که اسم و رسمشان بوده و تا زمان‌های ممتدی دست دانشمندان بوده و فقها از آنها نقل کرده‌اند، بعدها ضایع شده است.

یکی از آن کتب معروفی که از این سنخ است، کتاب *مدینه العلم* مرحوم صدوق است. می‌گویند از من لایحضر بزرگ‌تر بوده و به تعبیر برخی *خامس الکتب الاربعه* بوده است. سید بن طاووس و علامه از آن نقل کرده‌اند و حتی نقل شده تا زمان حسین بن عبدالصمد، والد شیخ بهایی علیه السلام بوده است، ولی بعدها هرچه تلاش کردند حتی یک نسخه از آن به دست نیاوردند. بنابراین چه بسا روایاتی که می‌بینیم متعارض است، ولی فی الواقع شاهد جمع دارد و این تعارض‌ها ناشی از فقدان بعضی از روایات است. آن‌گونه که نقل کرده‌اند و والد ما علیه السلام در *الرسائل البهیه* نوشته‌اند، کتاب *عیون الاحادیث* خزاعی نیشابوری رازی هم جزو کتاب‌های مهم روایی در فقه بوده که ضایع شده و نیست. این‌ها کتاب‌هایی اسم و رسم‌دار بوده که صاحبش معلوم است و کسانی از آنها نقل کردند. اما آن کتاب‌هایی که مرجع این‌ها بوده و مثلاً در حمله‌ی سلجوقیان در محله‌ی کرخ بغداد و به آتش کشیدن کتابخانه‌ی شیخ طوسی علیه السلام و غیر این قضایا، ضایع شده چه مقدار بوده است معلوم نیست. اصول اربعه مائه‌ای که مادر همه‌ی این‌ها بوده چقدرش الآن در دست است و با چه اعتباری در دست است، خودش شاهد بر این است که چه بسا ممکن است چیزهایی ضایع شده و نقل نشده باشد و اگر بود تعارضی نبود. بنابراین یکی دیگر از ادله‌ی تعارض، تعارض ناشی از نقصان وصول روایات ائمه علیهم السلام به ما است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۰: «بَابُ حُكْمِ بَيْعِ عَذْرَةِ الْإِنْسَانِ وَغَيْرِهِ وَحُكْمِ الْأَبْوَالِ»، ص ۱۷۵:
ح ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَضَّاحٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ثَمَّنُ الْعَذْرَةَ مِنَ السُّحْتِ.
ح ۲: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ عَنْ (مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي مِسْمَعٍ) عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ أَبِيعُ الْعَذْرَةَ فَمَا تَقُولُ قَالَ حَرَامٌ بِبَيْعِهَا وَ ثَمْنُهَا وَ قَالَ لَا بَأْسَ بِبَيْعِ الْعَذْرَةِ.

دو نکته

نکته‌ی اول: ممکن است در ذهن بعضی‌ها بیاید که چرا ائمه علیهم‌السلام کتابی مثل عروه یا مثل شرایع ننوشته‌اند و آن را دست مردم ندادند تا مثلاً مردم از این گرفتاری‌ها خلاص شوند؟

حداقل شش وجه می‌توان ذکر کرد که چرا چنین کتابی از جانب ائمه علیهم‌السلام ارائه نشده است.

۱. چنین کتابی قدرت استنباط مسائل جدید را به مقدار زیادی کاهش می‌داد؛ زیرا مثلاً وقتی که عامی جدا ذکر می‌شود یا مطلق جدا ذکر می‌شود و مقید آن جدا ذکر می‌شود، برای عام ظهوری منعقد می‌شود که به عنوان یک قاعده، هر جا شک شود می‌توان به آن رجوع کرد، یا اطلاقی منعقد می‌شود و به مقداری که مقیدات را می‌فهمیدیم، تقیید می‌زنیم و در مابقی، مرجع همان مطلق و عام است. اگر کتابی بود که همه چیز را کنار هم (مقیدات و مخصصات) ذکر کرده بود، خاصیت مرجعیتش را از دست می‌داد و لامحاله استنباط احکام مسائلی که غیر قابل احصا و پیش‌بینی به حسب عادت است، از آنها ممکن نبود. بنابراین برای اینکه حیثیت قانونیت و طراوت و مرجعیت را داشته باشد بایست به همین نحو باشد و اگر به صورت یک کتاب مدون بود دیگر این خاصیت را از دست می‌داد.

۲. در آن زمان، تعلم به این سبک آسان‌تر بوده است؛ زیرا همه‌ی مردم سواد نداشتند و نمی‌توانستند بخوانند و یا همه کتاب در اختیار نداشتند. بلکه چه بسا مردم بی‌سواد می‌آمدند چیزهایی یاد می‌گرفتند و به اندازه‌ی ضرورتشان در ذهن قرار می‌دادند، سپس مخصص‌هایی که مورد نیاز بود در جاهای خودش ذکر می‌شد و هرکس آن مقداری که مورد نیازش بود و مخصص‌ها را داشت، می‌توانست استفاده کند، ولو اینکه سواد خواندن و نوشتن نداشت. وقتی چنین افرادی خدمت ائمه علیهم‌السلام می‌آمدند و سؤال می‌کردند، امام علیه‌السلام نمی‌توانستند ارجاع بدهند به فلان کتاب، او سواد خواندن نداشت و یا قدرت استنساخ نداشت و...، لذا حضرت یک قاعده‌ی کلی بیان می‌کردند که: «لا ضرر ولا ضرار» و این معنا در ذهن شخص عامی تا ابد باقی می‌ماند. لهذا راه تعلیم و تعلم برای رفع نیازها در آن زمان و زمان‌های آینده، این سبک بود، بلکه متعین همین راه بود و راه دیگری وجود نداشت.

۳. اگر ائمه علیهم‌السلام کتاب هم می‌نوشتند همه‌ی مشکلاتی که الآن مطرح است وجود داشت؛ زیرا نسخه‌های متفاوت که هر یک را شخصی استنساخ کرده بود وجود داشت و دستگاه چاپ در کار نبود تا منتشر کنند، لذا دسّ و تزویر و سهو همچنان وجود داشت که حتی در چاپ‌های امروزی هم فی‌الجمله وجود دارد. البته قرآن

یک استثناست، «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱ اما باز در قرائتش اختلاف است یا در کتابتش اختلاف است، چه رسد به اینکه چیزی بنا نباشد که خدای متعال به نحو اعجاز، عنایت ویژه بر حفظش داشته باشد. بنابراین با وجود نسخه‌های مختلف، تعارض حاصل می‌شد و همه‌ی این مشکلات دوباره اتفاق می‌افتاد.

۴. در صورتی که کتابی ارائه می‌شد، از حیثی امکان تدلیس و جعل بیشتر بود و راه تخلص کم بود. چه بسا کسی کتابی را تغییر دهد و بگوید این کتاب مال حضرت است، صدها نسخه و شاهد هم می‌آورد و امکان تخلصش کمتر است، به خلاف اینکه حضرت علیه السلام مطالب را به افراد متعدده‌ای گفته باشند که یثدّ بعضه بعضاً، در این حالت فرد مستنبط می‌تواند با کثرت روایتی که هست و نقل‌هایی که شده واقع را تشخیص بدهد و بداند کدامش کلام امام علیه السلام است و کدامش تدلیس است. پس چهارمین دلیل این است که امکان تدلیس در کتبی که بین الدفتین وجود دارد بیشتر است و راه تخلص کمتر است.

۵. نوشتن کتاب از سوی ائمه علیهم السلام بیشتر خلاف تقیه بود و بالاترین راه برای اینکه دشمنان علیه ائمه علیهم السلام مستمسک پیدا کنند وجود داشت. در مورد قاضی نور الله شوشتری این اتفاق افتاد که خبیثی کتاب ایشان را به عنوان شاگرد ایشان گرفت و به دشمنان نشان داد و آن بزرگوار را شهید کردند. لذا این کار کاملاً خلاف تقیه بود و راه تقیه بر ائمه علیهم السلام بسته می‌شد.

۶. در صورت نوشته شدن کتابی از سوی ائمه علیهم السلام مردم احساس نیاز کمتری به امام و رهبری به عنوان محور جامعه می‌کردند؛ چون امام علیه السلام فقط کارش تعلیم حکم نبود. مردم وقتی که کتابی در دستشان می‌بود و به زعم خودشان نماز و روزه و حجّ و سایر وظایفشان را تعیین می‌کردند، چه بسا می‌گفتند لازم نیست در خانه امام علیه السلام برویم و در نتیجه اقبالشان و رجوعشان به ائمه علیهم السلام کم می‌شد، در حالی که این امری مرغوب^۲ عنه است؛ یعنی ائمه علیهم السلام می‌خواستند مردم اقبال به آنها داشته باشند و بعد از ائمه علیهم السلام در خانه‌ی علما بروند. این‌گونه نباشد که مردم خود را رها کنند، بلکه کسانی در جامعه باشند که مرجعیت داشته باشند و محور و ملجأ باشند تا فواید و نتایج دیگری هم بر آنها مترتب شود.

این‌ها وجوهی است که بعضی از آنها را شاید دیگران نیز بیان کرده‌اند.

البته فی‌الجمله نیز ائمه علیهم السلام چیزهایی را نوشته‌اند، احکامی را به طور مکتوب به دست افراد دادند که برخی ثابت است و در مورد برخی حداقل چنین ادعا شده است و بعضی از آنها به دست ما رسیده و

۱. الحجر / ۹.

بعضی نرسیده است.

نکته‌ی دوم: باید دانست روش استنباط، همین روش متداول است و اگر احیاناً تعارضی پیدا شود به دلیل یکی از همین ادله‌ای است که توضیح دادیم. ممکن است گاهی بعضی‌ها وسوسه شوند و بگویند شما بی‌جهت این روش روایات را معنا می‌کنید و اگر طور دیگری معنا کنید دیگر تعارضی نیست، اما این سخن حرف غلطی است. اختلاف و تعارض در اخبار، چه اخباری که از رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند که البته وجوهش با آنچه که ذکر کردیم قدری فرق می‌کند مخصوصاً اگر عامه نقل کنند، و چه آنچه از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نقل کردند، حتی به اعتراف خود اخبار وجود دارد و وجهش هم یکی از این وجوه است.

و چیزی که مدتی به اسم هرمنوتیک رایج شده بود و الآن قدری فروکش کرده است، که ما باید یک روش خاصی برای فهم نصوص و متون داشته باشیم؛ زیرا دیدگاه‌های شخصی افراد تأثیر می‌گذارد؛ گاهی حتی تعارض‌هایی که دیده می‌شود به خاطر ذهنیات افراد است که نحوه‌ی خاصی معنا می‌کنند، بعد می‌بینند دو روایت با هم سازگاری ندارد و اگر درست معنا می‌کردند این سازگاری وجود داشت، گرچه این سخن فی‌الجمله درست است ولی آنچه که به عنوان هرمنوتیک ذکر شده است آن مقداری که من حدود ۱۰ یا ۱۵ سال پیشتر نگاه کردم، بخشی از آن حرف درستی است و مورد توجه علمای سابق بوده و هیچ غفلتی نداشته‌اند و بخشی از آن حرف‌های درستی نیست و مکاتب متعدده‌ای هم در این زمینه وجود دارد که تقریباً جامع قریبی ندارد و بهترین جامعی که می‌توانیم برای آنها بگیریم این است: روش تفسیر متن.

آن مقداری که من دیدم و آنچه که نو بوده حرف منطقی نیست، آن مقدارش که منطقی بوده است در سابق هم به نوعی بوده است. و جالب اینکه از جانب طرفداران داخلی هرمنوتیک ندیدیم بر اساس معیارهایی که ارائه می‌دهند آیه و روایتی را عملاً معنا و تفسیر کنند تا در مقام عمل قابل ارزیابی باشد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی